



هایدگر، از «پرسش هستی» تا «طلب هستی»

درنگی بر یکی دو بند از «فلسفه قاره‌ای»، بازترجمه محمد مهدی اردبیلی

محمدسعید حنایی کاشانی

تهران، چهارشنبه ۱۹ خرداد، ۱۴۰۰

www.fallosafah.org

www.fallosafah.malakut.org

@fallosafahmshk

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
حالیاً غُلْغُلَه در گنبد افلاک انداز
حافظ

هایدگر، از «پرسشِ هستی» تا «طلبِ هستی»
درنگی بر یکی دو بند از «فلسفهٔ قاره‌ای»، بازترجمهٔ محمد مهدی اردبیلی

ناشر: فُلُّ سَفَه

تاریخ نشر: چهارشنبه ۱۹ خرداد، ۱۴۰۰

محل نشر: تهران

تارنما:

fallosafah.org

fallosafah.malakut.org

تلگرام: @fallosafahmshk

آکادمیا: [academia.edu/Saeed H. Kashani](http://academia.edu/Saeed.H.Kashani)

* همهٔ حقوق برای نویسنده محفوظ است *

هایدگر، از «پرسش هستی» تا «طلب هستی»

درنگی بر یکی دو بند از «فلسفه قاره‌ای»، بازترجمه محمد

مهدی اردبیلی

محمدسعید حنایی کاشانی

رابرت سائمن، فلسفه قاره‌ای، ترجمه محمد مهدی اردبیلی،
انتشارات سمت، [ویراستار علمی] سیمین عارفی، ۱۳۹۸،
ص ۱۵۹.

رابرت چارلز سولومون/سالومون، فلسفه اروپایی/فلسفه
فرانسوی و آلمانی/فلسفه اروپایی، ترجمه محمدسعید
حنایی کاشانی، قصیده‌سرا، ۱۳۷۹، ۱۳۸۱، ص ۱۹۲؛ روزنه،
۱۳۹۶، ۱۳۹۹، ص ۲۰۱.

یکی از چیزهایی که همه ما در دوران دانشجویی مان کم داشته‌ایم، آموزگاران
بوده است که مشق‌هایمان را بخوانند و تصحیح کنند و در عمل درست خواندن
و درست نوشتن و درست فهمیدن و درست اندیشیدن را به ما بیاموزند. این کار،

هنگامی که من مدرسه می‌رفتم، و نیز در برخی درس‌ها در دبیرستان معمول بود، اما در دانشگاه، متأسفانه، چیزی از این سنت حسنه ندیدیم، شاید برای اینکه «انقلاب» شده بود و استادان دیگر گرفتارتر از اینها بودند که به درس و مشق بچه‌ها برسند! یا شاید اصلاً هیچ‌گاه چنین چیزی در دانشگاه‌های ایران معمول نبوده است. از یکی از استادانم در دانشگاه تهران، دکتر نصرالله پورجوادی، که دوره عالی تحصیلات خود را در امریکا گذرانده بود، در هنگامی که به ما «ترجمه متون فلسفی» درس می‌داد (سال ۶۳)، شنیدم که در آنجا استادان تکالیف درسی تمام دانشجویان دوره کارشناسی (مقاله‌های هفتگی‌شان) را تک تک می‌خواندند و تصحیح می‌کردند و به آنها نشان می‌دادند که اشتباهات‌شان چه بوده است، از شیوه نگارش و غلط‌های دستوری و لغوی گرفته تا چگونگی «پاراگراف نویسی» و بخش‌بندی مقاله و پروردن مطلب و نتیجه‌گیری، تا دیگر نکات فنی مقاله‌نویسی. این سخن را بعدها نیز از دانشجویانی که در خارج دانش‌آموخته بودند شنیدم. در واقع استاد دانشگاه نیز همچون آموزگاران مدرسه مشق شب بچه‌ها را به خانه می‌برده است، یا، در اوقات فراغت، در دفترش، تصحیح می‌کرده است. بی‌شک خواندن و نوشتن و فهمیدن نیز برای خود آدابی دارد که باید از آموزگاری توانا و کاردان آموخت، چیزی که متأسفانه کمتر کسی از نسل‌های جدید ما، برخلاف گذشتگان، نزد آموزگاری توانا آموخته است، چون آموزگاری با چنین وظیفه‌ای نداشته است. پس عجیب نیست که ما امروز، علاوه بر نابسامانی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، در چنین فقر زبانی و فکری و وضع آشفته و نابسامانی در آموزش و گفتار و نوشتار رو به رو هستیم. باری، ما امروز هرچه هستیم، اگر چیزی آموخته‌ایم، همه تا حدود بسیاری خودآموخته بوده‌ایم. پس به شکرانه آنچه آموخته‌ایم، بد نیست که آموخته‌هایمان را با دیگران در میان بگذاریم، چون شاید خیال می‌کنیم که چیزی می‌دانیم، و کسی پیدا شود باز به ما بیاموزد که «نمی‌دانیم» و بیهوده لاف می‌زنیم! ما «آگاهی به نادانی» را نیز از دست داده‌ایم، یعنی، همان چیزی که بزرگ‌ترین راننده ما به سوی دانش است.

باری، چندی پیش در کانال تلگرامی مرکز فرهنگی شهر کتاب، و نیز تارنمای آن، آگهی تدریسی در مرکز فرهنگی شهر کتاب دیدم متعلق به چند سال پیش (اردیبهشت ۱۳۹۶)، در خصوص برگزاری تدریس ترجمه متون فلسفی، به همراه شرح متن. مدرّس «شریف» و «فاضل» وعده کرده بود که متن‌های مختلف فلسفی، از جمله، متنی از هایدگر را به دانشجویان نکلیف دهد و بعد ترجمه آنها را تصحیح و ویرایش کند و خطای دانشجویان را نشان دهد و شرحی نیز درباره متن و فلسفه آن فیلسوف بدهد. وعده‌های بسیار نیکویی بود (البته در همه کلاس‌های ترجمه متون فلسفی در دانشگاه‌ها به‌طور شفاهی چنین عمل می‌شود، بدین معنی که هر بار دانشجویی چند سطری را می‌خواند و استاد خواندن و ترجمه او را اصلاح می‌کند، اما کسی ترجمه تک تک دانشجویان را از روی مشق‌شان در هر جلسه تصحیح نمی‌کند! مگر در اینجا چنین کاری صورت گرفته باشد و همان روال معمول در دانشگاه‌ها نبوده باشد که البته بسیار خوب است اگر انجام شده باشد، به هر حال کلاس خصوصی با دولتی باید فرق داشته باشد!). باری، متأسفانه، من در آن جلسات نبودم تا از افادات و افاضات مدرّس «شریف» و «فاضل» بهره‌مند شوم. اما چون ایشان یکی از کتاب‌های مرا بازترجمه کرده‌اند، و من پیش از این هم نمونه‌ای از برخی از بازترجمه‌های ایشان را بررسی کرده‌ام که خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند در پایان همین مقاله به بیوند آنها رجوع کنند و بیش‌تر از ایشان فیض ببرند، شایسته دیدم که نمونه‌ای دیگر از یکی از بازترجمه‌های این مدرّس «شریف» و «فاضل» را که مترجم و ویراستار انتشارات «معتبر»ی همچون «ققنوس» هستند، و البته ناشر هم در تبلیغ آثار ایشان جهدی بلیغ دارد و ظاهراً منکر «فضل» ایشان نیست، و هم در جاهای مختلف، از جمله «انجمن جامعه‌شناسی» به تدریس تاریخ فلسفه از آغاز تا امروز پرداخته‌اند (و نوارهای ویدیویی آنها نیز در بازار به فروش می‌رسد)، و هم در تارنماهای مختلف دولتی و شبه‌دولتی، از «خبرگزاری مهر» تا «خبرگزاری ایبنا» و «فرهنگ امروز» و «صدانت» و «مرکز فرهنگی شهر کتاب»، تا روزنامه‌های

معتبری همچون «اعتماد» و «شرق»، تا آموزشگاه‌های خصوصی - فرهنگی، فعالیتی چشمگیر و حضوری پُررنگ دارند، و هم ترجمه ایشان زیر نظر ویراستار مؤسسه‌ای به اصطلاح دانشگاهی و انقلابی، انتشارات «سمت»، جامع وحدت حوزه و دانشگاه، با مدیریت دکتر - آخوندهای ولایی و انقلابی و اسلامی، چاپ و منتشر شده است، به نظر خوانندگان برسانم تا آنها که خواننده ترجمه ایشان بوده‌اند و آنها که هنوز نخوانده‌اند بیش‌تر از ترجمه ایشان فیض ببرند و بیش‌تر از «دانش» و «فضل» ایشان آگاه شوند، و دوستانی نیز که ترجمه مرا خوانده‌اند یا می‌خوانند بفهمند که دلایل من برای این گونه ترجمه چیست و چه ایرادهایی به ترجمه ایشان و من و ویرایش مؤسسه نامبرده، که همگی به لطف «نظام مقدس ولایی» خدا را شکر «دکتر» هستند، وارد است، چون ترجمه ایشان که پس از حدود ۲۰ سال از ترجمه اول، ترجمه من، منتشر شده است، و به قیمتی تقریباً یک سوم قیمت بازار و با یارانه «خزانه ملت»، به دست خواننده رسیده است، دست کم می‌باید دوبار آب شُسته‌تر از ترجمه اول باشد که الحق چنین نیز هست!

باری در مرور ترجمه مترجم «شریف» و «فاضل» آقای اردبیلی، از نظر من، دست کم، سه ویژگی کاملاً آشکار و بارز است: (۱) نداشتن تسلط به زبان مبدأ، یعنی: انگلیسی، (۲) نداشتن تسلط به زبان مقصد، یعنی: فارسی، (۳) آشنا نبودن با زبان فلسفی متن و اندیشه فیلسوف مورد بحث (در اینجا: هایدگر). هر سه اینها البته در خصوص ویراستار متن ایشان هم صادق است، اگر ایشان اصلاً متن را مقابله کرده باشند یا حتی به‌دقت خوانده باشند و مرعوب «مرد بودن» مترجم - ویراستار «فرزانه» و «خردمند» انتشارات ققنوس نشده باشند یا به ایشان «اعتماد» نکرده باشند! بنابراین، با توجه به اینکه ایشان خود را ویراستار انتشارات ققنوس معرفی می‌کنند و در این انتشارات به ترجمه و ویرایش اشتغال دارند و، در مراکز به اصطلاح معتبر فرهنگی و علمی، از «انجمن جامعه‌شناسی» تا «مرکز فرهنگی شهر کتاب»، و دیگر مراکز آموزش عالی تدریس می‌کنند، و عضو «پژوهشگاه علوم انسانی» هستند، و در نهادهای وابسته به وزارت ارشاد، از جمله «خانه علوم انسانی»،

درباره ترجمه و ویرایش متون و مباحث فلسفی نیز داد سخن می‌دهند، می‌توانیم با توجه به آنچه تاکنون با توجه به فقرات قبلی و اکنون از بازترجمه ایشان دیده‌ایم تصویری اجمالی به دست آوریم از آنچه در کار آموزش و نشر و رسانه‌های ما در مقام ترویج فرهنگ فلسفی و ترجمه و اندیشه و «چهره‌سازی فرهنگی»، یا به تعبیر ماندگار بیکن «بُت‌های بازار»، برای به اصطلاح روشنفکران و درس‌خواندگان عامی، جاری است.

اما برویم سراغ متن انگلیسی (ص ۱۵۲) و ترجمه مترجم «شریف» و «فاضل» (ص ۱۵۹) و ترجمه من (ص ۱۳۷۹؛ ۱۹۲؛ ۱۳۹۶/۱۳۹۹/ص ۲۰۱) که همه به یک صفحه مربوط است. کلمات مورد بحث را با رنگ زرد مشخص کرده‌ام. و جمله به جمله ترجمه ایشان و خودم و نکته‌های هر ترجمه را در هر سطر توضیح می‌دهم، چرا که از نظر من نویسنده و مترجم می‌باید برای انتخاب تک تک کلماتش دلیلی داشته باشد و بتواند از انتخاب خود دفاع کند. دانشجو نیز همین را می‌باید بیاموزد که هر چیزی را نمی‌توان در هر جایی به کار برد، هر چیزی و هر کلمه‌ای هر معنایی را ندارد و وظیفه اصلی او در مقام خواننده در مرتبه نخست فهمیدن متن است و نه فرافکندن ذهنیات و پیشداوری‌های (دست کم نه به‌طور آگاهانه) خودش در متن. در زیر در هر شماره موارد محل اختلاف در یک جمله را با ترجمه دو طرف توضیح می‌دهم.

۱

۱. «این ایدئالیسم آلمانی نبود که» / «ماجرا این نبود که ایدئالیسم آلمانی...»، «فروپاشید» / «در هم شکست»، «این زمانه» / «عصر»، «چنان» / «چندان»، «وسعت» / «گسترده‌گی»، «روحانی» / «معنوی»، «تاب آورد» / «برپا بایستد»، «درک کند» / «تشخیص دهد».

It was not that German idealism collapsed; rather, the **age** was-

no longer strong **enough** to **stand up to** the greatness, **breadth**,
and originality of that **spiritual** world, i. e. truly **to realize** it...

ترجمه اردبیلی:

این ایدئالیسم آلمانی نبود که **فروپاشید**؛ بلکه این **زمانه** بود که دیگر **چنان**
قوی نبود که عظمت، **وسعت** و اصالت آن جهان **روحانی** را **تاب آورد**،
یعنی آن را حقیقتاً **درک** کند.

ترجمه من:

ماجرا این نبود که ایدئالیسم آلمانی **در هم شکست**؛ بلکه **عصر دیگر**
چندان قوی نبود که در برابر عظمت و **گسترده‌گی** و اصالت این جهان
معنوی برپا بایستد، یعنی به‌راستی آن را **تشخیص** دهد....

شرح و توضیح:

۱.۱ «این ایدئالیسم آلمانی نبود که...» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به
جای «ماجرا این نبود که ایدئالیسم آلمانی...» در ترجمه من گذاشته است. این
جمله را مترجمان انگلیسی درآمدی/درآمد به مابعدالطبیعه هایدگر به دو صورت
ترجمه کرده‌اند. ترجمه‌ای که سولومون/سالومون در اینجا نقل کرده است، از
ترجمه نخست این کتاب در سال ۱۹۵۸ به قلم رالف مانهیم است.^۱ در ترجمه

1. Martin Heidegger, *An Introduction to Metaphysics*, translated by Ralph Manheim, New Haven: Yale University Press, 1958, p. 37.

در چایی که من از این کتاب دارم (۱۹۸۷) این دو فقره در ص ۴۵ است. ترجمه دوم همین
کتاب را همین ناشر، بعد از ۴۲ سال، با مترجمانی دیگر، در سال ۲۰۰۰ منتشر کرده است.
ترجمه‌ای از روی این ترجمه دوم انگلیسی به فارسی منتشر شده است: انشاءالله رحمتی،
۱۳۹۶. اما من این ترجمه را «یاوه» می‌دانم، و اگر عمری باشد، ترجمه‌ای دیگر از این کتاب
را منتشر خواهیم کرد، و البته از برخی ترجمه‌های دیگر هایدگر از جمله هستی و زمان نیز.
من نخستین بار بخش‌هایی از این کتاب را در پیش‌گفتارم به فلسفه وجودی، هرمس، ۱۳۷۷،
ترجمه و نقل کردم. اکنون بنگرید به: وجودگرایی، هرمس، ۱۳۹۹.

نخست این جمله بدین صورت ترجمه شده است:

It was not that German idealism collapsed,

شروع جمله با "It was not that ..." برای تبیین و تأکید بر علت است و استفاده از «این» در ترجمه فارسی، چنان که خواهیم گفت، برای صورت دیگری از این جمله البته درست است. در این عبارت انگلیسی "It" جانشین "The problem" است و یا بیان علت به صورت "It was not because that" و می‌خواهد به تأکید بگوید:

"The problem was not that German idealism collapsed", or "It was not because that German idealism collapsed"

یعنی، مسأله یا «ماجرای [فقط به] این [دلیل] نبود که ایدئالیسم آلمانی در هم شکست»، بلکه چیزی بیش از این بود. برای توضیح این نکته در دستور زبان انگلیسی بنگرید به اینجا.

اما مترجم اگر در زبان انگلیسی می‌خواست بگوید «این ایدئالیسم نبود که ...» می‌باید جای «ایدئالیسم آلمانی» را عوض می‌کرد و آن را پیش از *that* می‌آورد و نه بعد از آن و می‌گفت:

It was not German idealism that collapsed,

این ترجمه‌ای است که مترجمان ترجمه دوم کتاب هایدگر به انگلیسی انجام داده‌اند.^۲ و البته مترجم «شریف» و «فاضل» ما از آن خبری نداشته است و آنچه او می‌باید ترجمه می‌کرده است جمله اول بوده است و نه جمله دوم. در واقع، این صورت دوم در زبان انگلیسی، حتی برای انگلیسی‌زبانان، ساده‌تر است و راحت‌تر فهمیده می‌شود تا صورت اول.

۱.۲. «فروپاشید» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «درهم

2. Martin Heidegger, *Introduction to Metaphysics*, translated by Gregory Fried and Richard Polt, New Haven: Yale University Press, 2000, p. 48.

شکست» در ترجمه من و در برابر collapse گذاشته است. از جعلیات مترجمان روزگار ما و از غلط‌های رایج ساخته مترجمان در زبان امروز ما یکی همین «فروپاشی» است، اما البته نه از آن غلط‌هایی که به قول مرحوم دکتر باطنی، «بگذارید غلط بنویسیم و غلط بگوییم». غلط‌هایی از این دست را می‌باید به اندازه تولید «گازهای گلخانه‌ای» و «زباله‌های پلاستیکی» برای نابودی محیط زیست و زمین جدی بگیریم، اگر می‌خواهیم زبان طبیعی‌مان را زنده نگه داریم و نمی‌خواهیم چندی دیگر، مثل بسیاری چیزهای دیگر طبیعی که از دست دادیم، دنبال «زبان طبیعی» (یا به اصطلاح رایج این روزها: «زبان ارگانیک!») بگردیم و پولی گزاف بدهیم تا از برگزیدگان و خوب‌خوران پولدار باشیم، چون ذهن ما را در تشخیص «تناقض» ضعیف می‌کند. این تعبیر ساختگی، همان گونه که پیش‌تر هم گفته‌ام از بنیاد «غلط» است، نه به دلایل صرفاً ادبی یا دستوری و نحوی و سنتی، چون دو تصور متناقض را با هم ترکیب می‌کند: فرو + پاشیدن. «فرو» + «پاشیدن» دو تصور متناقض است، چون معنای «پاشیدن» (در تصور و در واقع) در زبان فارسی منتشر شدن اجزاء به سمت اطراف و بیرون است و نه به سمت پایین و به سمت درون. زبان راستین «هستی» و «واقعیت» را تصویر می‌کند. در فارسی معیار و طبیعی ما می‌گوییم: «فرو ریختن». چیزی که «فرو» می‌ریزد به سوی پایین و به سمت درون می‌ریزد: «فرو» به سوی پایین و به‌طور عمودی است. کلمه انگلیسی collapse به معناهای مختلفی به کار می‌رود، از جمله: غش کردن، نقش بر زمین شدن، از حال رفتن، فرو ریختن، در هم شکستن، خرد شدن، منهدم شدن، متلاشی شدن، از هم پاشیدن، از هم گسیختن و تعابیری از این دست. این کلمه در اصل لاتینی است و از ترکیب col+labi پدید آمده است که به معنای «با هم + سُرخوردن یا لغزیدن» است و کلمه‌ای معمول است برای فرو ریختن ساختمان (building collapse) و آوار شدن آن. برای معادل‌های این کلمه و طرز به کار بردن این کلمه در جملات مختلف و معنایشان بنگرید به اینجا.

۱.۳. «زمانه» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما در برابر age آورده است که در ترجمه‌های فارسی معمولاً به «عصر» ترجمه می‌شود، مانند: «عصر عقل / خرد» در اشاره به فلسفه قرن هفدهم (در جایی دیگر، به معنای «سن عقل») نیز می‌تواند باشد، مانند رمان سارتر (The Age of Reason) و «عصر نو» (New Age) و «عصر جدید» (Modern Age) و «عصرهای میانه» (Middle Ages).^۳ «زمان» را ما معمولاً در برابر time به کار می‌بریم و «زمانه» را در برابر the times. مانند: Modern Times. «زمانه» به معنای «روزگار» و دوره‌ای از «زمان» است که ما معمولاً با آن معاصریم. گفته متداول در میان مردم: «عجب دوره و زمانه‌ای شده است!» اما آیا می‌توان در ترجمه از هر کلمه‌ای برای هر کلمه‌ای استفاده کرد؟ این از آن بحث‌هایی است که ما می‌باید در نظریه ترجمه روزی به آن پردازیم. اگر کلمات معنای معین و مشخصی نداشته باشند چه پیش خواهد آمد؟ به نظر می‌آید که برخی مترجمان در ترجمه دست خود را بسیار باز می‌بینند و گمان می‌کنند هر چیزی را به هر چیزی می‌توان ترجمه کرد. در ادامه نمونه‌های بیش‌تری از این نگرش خواهیم دید.

۱.۴. «چنان» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «چندان» در ترجمه من و در برابر enough به کار برده است! «چنان» (such) با «چندان» (enough) فرق دارد و نمی‌توان آنها را به جای یکدیگر به کار برد. «چنین» و «چنان» به معنای «این‌گونه» و «آن‌گونه» است و «چندان» به معنای «آن قدر»، «آن اندازه».

۳. درباره تفاوت «عصرهای میانه» (Middle Ages) با «قرون وسطی/وسطایی» (Mediaeval) در بررسی ترجمه‌های دیگر همدستان این مترجم «شریف» و «فاضل»، میثم سفیدخوش و سید مسعود حسینی، سخن خواهیم گفت. اما هنوز مانده است تا کارم با خود (رئیس) تمام شود.

۱.۵. «وسعت» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «گسترده‌گی» در ترجمه من گذاشته است، حرفی نیست. ترجیح کلمات عربی یا فارسی در گفتار یا نوشتار هر شخصی می‌تواند حاکی از سبک و نیز فهمی باشد که او از «بار عاطفی» یا تأثیرگذاری معنایی کلمات دارد. در جایی دیگر خواهیم دید که کجا لازم است کلمه‌ای عربی به کار برد و کجا فارسی، بنگرید به: فرورتر، «فرزانه‌ای خردمند» در برابر «حکیم».

۱.۶. «روحانی» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «معنوی» در ترجمه من و در برابر spiritual به کار برده است. ترجمه این کلمه انگلیسی در اغلب موارد «معنوی» است، مگر اینکه نویسنده واقعاً از آن «روحی» یا «روحانی» را مراد کرده باشد. اما spirituality را می‌باید همواره در فارسی «معنویت» ترجمه کرد و نه «روحانیت». کلمه «روحانی» و «روحانیت» با توجه به کاربرد امروز آن در زبان فارسی برای اشاره به آخوند (clergy- cleric و man) و «آخوندی» (clerical) و «صنف آخوند یا آخوند بودن» (priesthood) دیگر از هر معنای متصل به «روح» و «معنا» تهی شده است. با این همه، برای حفظ ارتباط لفظی و صوری با معنای مورد نظر هایدگر از «روح» ترجیح دادم در چاپ دوم (۱۳۹۹) کتاب آن را به «روحی» ترجمه کنم تا «معنوی» و «روحانی». اما خواننده باید ارتباط «روحی» با «معنوی» را در نظر داشته باشد.

۱.۷. «تاب آورد» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «برپا ایستند» در ترجمه من و در برابر stand up به کار برده است. این فعل مرکب به همان معنایی است که ما معمولاً برای «برپا ایستادن»، مثلاً در کلاس، به احترام آموزگار، به کار می‌بریم. اما این فعل معنایی مجازی نیز دارد و آن ایستادگی کردن و پابرجاماندن و برپا ایستادن در برابر فرور ریختن یا در هم شکستن است. پس وقتی چیزی با یک تکان فرو نمی‌ریزد و برپا یا سرپا می‌ماند و راست می‌ایستد

ما از این تعبیر «برپا ایستادن» نیز استفاده می‌کنیم. اما «تاب آوردن» چیست؟ ما از «تاب آوردن» (to bear) برای تحمل درد و رنج استفاده می‌کنیم چیزی که خاص انسان است. ساختمان «بی‌تابی» نمی‌کند، بچه/انسان بی‌تابی می‌کند. نمی‌گوییم «صندلی مرا برنتافت». انسان چیزی را بر نمی‌تابد. این تعبیرها، اگر امروز وارد زبان فارسی شده است، به واسطه ترجمه‌هایی ماشینی از این دست است. مترجمانی که نه زبان خودشان را درست می‌دانند و نه زبان بیگانه را.

۱.۹. «حقیقتاً» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «به‌راستی» در ترجمه من گذاشته است. حرفی نیست. اما برای جای درست «عربی» و «فارسی» بنگرید به: فروتر، «فرزانه‌ای خردمند» در برابر «حکیم».

۱.۱۰. «درک کند» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «تشخیص دهد» در ترجمه من گذاشته است. «درک» و «ادراک» (perceive) با «تشخیص» (realise) فرق می‌کند. درک و ادراک فهم دریافت‌های حسی است، «تشخیص» آگاه شدن کامل از چیزی در مقام امر واقع و مسلم و به روشنی فهمیدن آن است. «تشخیص» امری عقلی و ذهنی است و صرفاً متکی به حس نیست.

۲

۲. «جهان تاریک می‌شود»/«جهان رو به تاریکی است»، «صحنه‌های [مختلف پیش‌برنده]»/«حوادث اساسی»، «این تاریکی»/«این رو به تاریکی رفتن»، «پرکشیدن»/«هجرت»، «نابودی زمین»/«نابودی کره خاک»، «استانداردسازی انسان»/«بر الگو بریدن یا همشکل‌سازی انسان»، «سلطه»/«غلبه»، «میانه‌یگی»/«میانه‌یگی»، «سوء تفسیر»/«تأویل و تفسیر نادرست».

The world is darkening. The **essential episodes** of this darkening are: the **flights** of the gods, the destruction of the earth, the **standardization** of man, the **preeminence** of the mediocre ... [and] the misinterpretation of the spirit.

ترجمه اردبیلی:

جهان تاریک می‌شود. **صحنه‌های [مختلف پیش‌برنده]** این تاریکی **پرکشیدن** خدایان، نابودی زمین، **استانداردسازی** انسان، **سلطه** میانمایگی ... [[و]] **سوء تفسیر** روح هستند

ترجمه من:

جهان **رو به تاریکی** است. **حوادث اساسی** این رو به تاریکی رفتن عبارت است از: **هجرت** خدایان، نابودی **کره خاک**، **برالگو بریدن یا همشکل سازی انسان**، **غلبه** میانمایگی ... [و] **تاویل و تفسیر** نادرست روح.

شرح و توضیح:

۲.۱. «جهان تاریک می‌شود» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «جهان رو به تاریکی است» در ترجمه من گذاشته است. مترجم و خواننده می‌باید در هنگام خواندن این‌گونه ترجمه‌ها لختی با خود بیندیشد که اگر بخواد هر کدام از این دو جمله را به انگلیسی برگرداند چه می‌باید بگوید یا بنویسد؟ در انگلیسی اگر بخواهیم بگوییم «جهان تاریک می‌شود» باید بگوییم: The world becomes dark. این جمله از رویدادی سخن می‌گوید که در آینده به‌طور قطع روی خواهد داد. اما وقتی گفته می‌شود: The world is darkening. یعنی، «جهان رو به تاریکی شدن یا تاریکی رفتن است». این جمله از روندی حکایت می‌کند که به تدریج روی می‌دهد و دارای مراحل است. این مراحل متوالی را هایدگر بعد به ما می‌گوید.

۲.۲. «صحنه‌های [مختلف پیش‌برنده]» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «حوادث اساسی» در ترجمه من و در برابر episodes گذاشته است.

این عبارت طولانی همراه با دو قلاب توضیحی را مترجم ما برای ترجمه epi-sodes در انگلیسی به کار برده است. صورت فارسی‌نوشته این کلمه، «اپیزود» (تلفظ انگلیسی: «اپیسود»)، در فارسی نیز به کار می‌رود که ترجمه فارسی آن «قسمت» است، در جایی که پای مجموعه‌های تلویزیونی در میان باشد. مثلاً، مجموعه‌ای تلویزیونی که در کل داستانی واحد دارد، در هر «قسمت» داستانی جداگانه دارد که تار و پود داستان اصلی را در کل به هم می‌بافد. اما این کلمه معنایی دوم نیز دارد که «حادثه» (incident) یا «رویداد» (happening) است. مترجم انگلیسی ترجمه دوم برای پرهیز از این واژه مبهم کار خواننده را آسان کرده‌اند و به جای «اپیسود» کلمه happening را برگزیده‌اند، البته به صورت جمع happenings. شاید برای اینکه مترجمان جهان سومی نیز به اشتباه نیفتند! باری مترجم ما «اساسی» را نیز در ترجمه خود از قلم انداخته است. و ایراستار هم متوجه نشده است؟ من در چاپ ۱۳۹۹ «پی در پی» را هم به «حوادث اساسی» افزودم تا بر توالی این رویدادها نیز تأکید شود. برای معنای این کلمه در انگلیسی، بنگرید به اینجا.

۲.۳. «این تاریکی»، را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «این رو به تاریکی رفتن» در ترجمه من گذاشته است. در متن انگلیسی darkening (تاریک شدن) آمده است و نه darkness (تاریکی).

۲.۴. علامت سکون بر روی «تاریکی» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «عبارت است از:» در ترجمه من و دو نقطه «:)» در متن انگلیسی گذاشته است. بی‌شک، این شاهکاری است در «ویرایش» و «اسلامی کردن» علائم سجاوندی و آسوده شدن از شیوه‌های غربی نقطه‌گذاری. نمی‌دانم این هم از ابداعات مترجم «شریف» و «فاضل» ماست یا ایراستار ناشر یا دستورالعمل ناشر؟ به هر حال، سکون را برخی فضلالی ما گاهی استفاده می‌کنند برای اینکه از

«ویرگول» استفاده نابجا نکنند، یعنی برای توقف، تا متن راحت‌تر خوانده شود. اما در اینجا استفاده از دو نقطه جنبه توضیحی دارد و به ما می‌گوید که این حوادث بی‌دربی و اساسی به ترتیب چیستند.

۲.۵. «پرکشیدن» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «هجرت» در ترجمه من و در برابر کلمه انگلیسی flight گذاشته است (در متن به صورت جمع آمده است: flights. اما این خطای چاپی است و درست نیست). ما در انگلیسی دوتا flight داریم. یکی همان است که در امور هواپیمایی به «پرواز» معروف است. «پرواز شماره فلان» و همچنین به پرواز گروهی پرنندگان در آسمان گفته می‌شود که ما به آن «مهاجرت» می‌گوییم. این اسم از فعل fly به معنای «پرواز کردن» می‌آید. اما flight دیگری هم هست که از فعل flee به معنای «گریختن» و «فرار کردن» می‌آید و به معنای «گریز» یا «فرار» است. اما چرا من «هجرت» گذاشتم؟ در زبان انگلیسی به هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه flight می‌گویند، یعنی: «گریز» یا «فرار». و البته این را درباره «فرار/هجرت مریم به همراه یوسف و فرزندش به مصر» نیز می‌گویند و چیزی نیست که مختص به اسلام یا از روی دشمنی با اسلام و خوارشماری و تحقیر باشد. واقعیت هم این است که پیامبر (ص) چون قصد کشتن او را کرده بودند از مکه به مدینه «گریخت». با این همه، تعبیر «هجرت» به نظر من یکی از شاهکارهای بلاغی و جدلی قرآن با مشرکان است و حفظ «عزت» و «حرمت» همه مبارزان و روشنفکران و ستمدیدگان مخالف نظامی که یا باید در کشور خودشان بمانند و در نهایت به دست جنایتکاران و سربازان گمنام نظام «سلاخی» شوند، یا از سرزمین مادری خود بروند و مزدوران تبلیغاتچی «نظام» آنان را «فراری» و «ترسو» خطاب کنند و بدین وسیله عوام را بفریبند (در این باره در جایی دیگر بحث خواهم کرد). مسلماً، ما اگر بخواهیم متنی از انگلیسی درباره اسلام ترجمه کنیم، این کلمه را هرگز به «فرار» یا «گریز» ترجمه نمی‌کنیم و به اصطلاح

«ترجمه فرهنگی» می‌کنیم و آن را «هجرت» ترجمه می‌کنیم. امروز هم بسیاری از مسلمانان انگلیسی‌زبان می‌کوشند، در انگلیسی، دیگر از این کلمه دست کم برای پیامبر (ص) استفاده نکنند و به جای آن همان کلمه معمول "immigration" در انگلیسی به معنای «هجرت/مهاجرت» را به کار ببرند، هرچند آنچه پیامبر (ص) انجام داد با آنچه به‌طور معمول از مهاجرت مراد است متفاوت بود. او نرفت تا در جایی دیگر خوب و خوش زندگی کند. رفت تا با سپاهی گران باز گردد و داد خود بستاند و کسانی را که قصد کشتن او و دینش را داشتند بر سر جای خود بنشانند. در آن سال‌ها، به نظر من رسید که «فرار» کلمه‌ای شایسته برای خدایان در ترجمه فارسی نیز نیست و از همین رو آن را به «هجرت» برگرداندم تا به زعم خودم «حرمت» خدایان حفظ شود. اما اکنون در بازنگری تصمیم گرفتم این «تنگ» را سر جای خودش بگذارم و سخن‌های دیگر را عوض نکنم. و اما «پرکشیدن» در فارسی به معنای «پرواز کردن» و «اشتقاق بسیار به چیزی داشتن» (مانند: دلم برایش پر می‌کشید) و نیز «مُردن» است (مانند: «فلانی هم پرکشید» که این روزها معمول است). کلمه‌ای که هایدگر در آلمانی استفاده می‌کند، Flucht، هیچ کدام از این معانی را ندارد و مانند انگلیسی نیز اشتباه‌آفرین نیست و دقیقاً به معنای «گریز» یا «فرار» است.^۴ مترجم اگر اهل تحقیق بود و آلمانی می‌دانست به متن آلمانی مراجعه می‌کرد و چنین اشتباهی نمی‌کرد (البته ایشان و برخی دوستان‌شان چنین ادعایی دارند و آن قدر خود را شیفته و ذوب در زبان آلمانی نشان می‌دهند که نام یا نشانی کانال‌های تلگرامی فارسی‌زبان خود را به آلمانی انتخاب کرده‌اند. اما عجالتاً از همین انگلیسی و فارسی آقایان می‌توانید بی‌ببرید که چقدر نیز آلمانی می‌دانند! خالی‌بندی در کشور ما خرجی ندارد.)

4. Martin Heidegger, *Einführung in Die Metaphysics*, in *Gesamtausgabe*. Band: 40, Frankfurt am Main: Vittorio Klostermann, 1983, p. 48.

۲.۶. «نابودی زمین» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «نابودی کره خاک»، در ترجمه من گذاشته است. حرفی نیست. اما از نظر زبانی میان «زمین» (land و ground)، بخشی از کره خاکی که بر روی آن چیزی کشت می‌شود، و «کره خاک» یا «کره زمین» در مقام سیاره (Earth) که سکونتگاه تمامی آدمیان و دیگر جانوران است می‌باید فرق گذاشت. من «کره خاک» را از این نظر مناسب‌تر از زمین دیدم. در گفته هایدگر، سخن از تمامی این کره خاکی است و نه فقط زمین‌های کشاورزی.

۲.۷. «استانداردسازی انسان» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «بر الگو بردن یا همشکل‌سازی انسان» در ترجمه من و standardization of man در انگلیسی گذاشته است. «استانداردسازی» ترجمه کلمه انگلیسی stan-dardization است. اما از این کلمه نیمی انگلیسی و نیمی فارسی شما چه چیزی می‌فهمید؟ مترجم «شریف» و «فاضل» ما چه ترجمه‌ای یا فهمی از آن به دست داده است؟ «استاندارد» در آگهی‌های تلویزیونی و در زبان روزنامه‌های ما چیزی معتبر است. به تعبیر رایج، «علامت استاندارد نشانه مرغوبیت کالا است» و وقتی می‌گوییم همه چیز باید مطابق با استانداردهای جهانی باشد، این «استاندارد» («معیار») حتماً چیز خوبی است که ما گمان می‌کنیم هرچیز صنعتی یا تولیدی باید آن را داشته باشد تا به آن اعتماد شود. اما پس چرا هایدگر با آن مخالفت می‌ورزد و آن را نشانه انحطاط و پستی عصر جدید می‌شمرد، مگر «استاندارد» («معیار») چه عیبی دارد؟ اصطلاحی که مترجم انگلیسی به کار برده است اصطلاحی نیست که هایدگر مشابه یا همتای آن را در آلمانی به کار برده باشد. هایدگر از اصطلاح Vermassung استفاده می‌کند که معادل تحت‌اللفظی آن در انگلیسی می‌شود: massification، یعنی: «توده‌سازی». هایدگر می‌خواهد بگوید عصر جدید عصری است که انسان‌ها در آن به شکل «توده» درمی‌آیند. در گذشته حزبی کمونیستی در ایران خود را با افتخار «حزب توده» می‌نامید، اما

امروز کلمه «توده» جز برای اشاره به تنزل کرامت و شأن انسانی به کار نمی‌رود. چون «توده» اشیاء برهم انباشته و انبوه و فاقد فردیت و شخصیت و بی‌چهره است. توده‌ای از ذغال سنگ، یعنی انبوهی برهم انباشته از ذغال‌هایی که همه مانند هم به نظر می‌آیند. مترجم اول کتاب هایدگر به انگلیسی عبارت آلمانی Die Vermassung des Menschen را به The standardization of man ترجمه می‌کند، و مترجم دوم به the reduction of human beings to mass (تبدیل انسان‌ها به توده). چنان‌که پیداست، ترجمه مترجم دوم دقیق‌تر و بهتر است. به نظر خودم، ترجمه‌ای که من از روی متن ترجمه انگلیسی (اول) کرده‌ام به معنای مورد نظر هایدگر نزدیک است و معنای آن را رسانده است.

۲.۸. «سلطه» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «غلبه» در ترجمه من گذاشته است. در متن انگلیسی از preeminence استفاده شده است. در انگلیسی predominance هم داریم. به نظر من «سلطه» برای این کلمه دوم درست است و «غلبه» برای آن کلمه اول. و البته میان «غلبه» و «سلطه» فرق است. اما اکنون اگر می‌خواستم با توجه به متن آلمانی ترجمه کنم چیزی دیگر ترجمه می‌کردم.

۲.۹. «میانمائیگی» را مترجم «شریف» و «فاضل» به تقلید از «میانمائیگی» در ترجمه من گذاشته است و متوجه تفاوت آن با متن انگلیسی نشده است. در متن the mediocre آمده است و ترجمه دقیق آن «میانمائیگان» («مدیوکر») چون صفت است نیازی به «اس» جمع ندارد و با حرف تعریف معنای جمع می‌یابد است، نه «میانمائیگی» (mediocrity). من «میانمائیگی» را به «میانمائیگان» ترجیح دادم، اصطلاحی نیچه‌ای که مفهومی‌تر بود تا شخصی. اما در چاپ‌های بعدی آن را به «میانمائیگان» تغییر خواهم داد تا سخن نویسنده را عوض نکرده باشم و دقیق باشد.

۲۰۱۰. «سوء تفسیر» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «تأویل و تفسیر نادرست» در ترجمه من گذاشته است. حرفی نیست. ما ترکیب‌های بسیاری در فارسی داریم که با «سوء» شروع می‌شوند، اما چنین ترکیبی تاکنون ندیده بودم و نشنیده بودم. به نظر من درست نیست که در ترجمه‌های جدید اگر ترکیبی جدید است و در فارسی سابقه ندارد آن را با کلمات عربی بیان کنیم. هرچه استفاده از عربی کم‌تر باشد بهتر است، چون زبان فارسی ویژگی‌هایی دارد که زبان عربی ذاتاً فاقد آنهاست.

۳

۳. «شاگرد» / «دانشجو»، «رویکرد محدود استاد» / «تنگ‌نظری آموزگار»، «از پذیرش ... سرباز زد» / «رد کرد»، «نه تنها همچون یک ... بلکه ...»، «همچون فرزانه‌ای خردمند یا» / «حکیم [sage] و پیامبر...»، «پرسش از هستی» / «طلب هستی» ...

Martin Heidegger (1976-1889) was a **student** of Husserel, but he resisted his **teacher's narrowness** and **rejected** his reactionary Cartesianism. Heidegger seemed to see himself as a **sage** and prophet as well as a phenomenologist; what the twentieth century need, he complained, was a new God. He presented his own views as '**the quest for Being**', ...

ترجمه اردبیلی:

مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) **شاگرد** هوسرل بود، اما در برابر **رویکرد محدود استادش** ایستاد و از پذیرش دکارت‌گرایی ارتجاعی او **سرباز زد**. هایدگر ظاهراً خود را **نه تنها همچون یک** پدیدارشناس، **بلکه** همچنین **همچون فرزانه‌ای خردمند یا** پیامبر تصور می‌کرد؛ او شکوه می‌کرد که

آنچه قرن بیستم بدان نیاز دارد، خدایی تازه است، او نظرات خود را با عنوان «پرسش از هستی» مطرح کرد

ترجمه من:

مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) **دانشجوی** هوسرل بود، اما در برابر **تنگ‌نظری آموزگار**ش ایستاد و دکارت‌گرایی **واپس‌گرایانه** اش را رد کرد. هایدگر ظاهراً خودش را **حکیم** [sage] و پیامبر و نیز پدیدارشناس می‌شمرد و آنچه او از آن شکوه داشت این بود که قرن بیستم نیازمند خدایی تازه بود. او آراء خودش را «**طلبِ هستی**» معرفی کرد،

شرح و توضیح:

۳.۱. «شاگرد» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «دانشجو» در ترجمه من و در برابر student گذاشته است. در هر زبانی برای اشاره به هر چیزی نامی خاص هست که ممکن است گاهی در معنا به آن نزدیک باشد، اما با آن یکی نیست. ما در زبان فارسی کنونی به کسانی که در مدرسه و دبیرستان تحصیل می‌کنند «دانش‌آموز» می‌گوییم و به کسانی که در دانشگاه تحصیل می‌کنند «دانشجو». در زبان انگلیسی نیز از کلمه pupil برای اشاره به «دانش‌آموزان» استفاده می‌شود و از کلمه student برای اشاره به «دانشجویان». در انگلیسی امریکایی برای اشاره به «دانش‌آموزان» از کلمه student نیز استفاده می‌شود، همچنین برای اشاره به «شاگردان» در مدارس قدیم. در زبان فارسی، از کلمه «شاگرد» (pupil)، در قدیم، هم برای «دانش‌آموزان» استفاده می‌شد و هم برای کسانی که در «حرفه» ای نزد استادکاری چیزی می‌آموختند، یعنی: apprentice. اما نکته دیگری نیز هست که می‌باید به آن توجه داشت و آن رابطه استاد/شیخ / مرشد - شاگرد (master-pupil/apprentice) در مدارس و کارگاه‌های حرفه و فن قدیم و رابطه استاد - دانشجو (professor-student) در دانشگاه‌های جدید است. آدم می‌تواند «شاگرد» کسی باشد بی‌آنکه «دانشجو»ی او بوده باشد و

می‌تواند «دانشجو»ی کسی باشد بی‌آنکه «شاگرد» او بوده باشد. افلاطون «شاگرد» (pupil) و «مرید» (disciple) سقراط بود، بی‌آنکه به هیچ معنای امروزی «دانشجو» (student)ی او بوده باشد. پس اگر در متنی انگلیسی کسی افلاطون را «دانشجو» (student)ی سقراط خواند، می‌باید آن را در فارسی به «شاگرد» ترجمه کنیم (چون «دانشجو» کلمه‌ای جدید در فارسی است)، چون افلاطون به هیچ معنایی «دانشجو»ی سقراط نبوده است. اما البته در خصوص ارسطو فرق می‌کند. ارسطو به معنایی هم «شاگرد» (pupil) و هم «دانشجو» (student)ی افلاطون بود (چون در آکادمی او تحصیل می‌کرد)، اما ارسطو به هیچ معنایی «مرید» (disciple) افلاطون نبود.

۳.۲. «رویکرد محدود» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «تنگ‌نظری» در ترجمه من و در برابر narrowness گذاشته است. چنان‌که پیداست، «رویکرد محدود» ترجمه narrowness نیست، بلکه تغییر متن و ویرایش متن اصلی نویسنده است، اما به چه دلیلی؟ شاید برای اینکه مترجم بگوید ترجمه‌اش متفاوت است یا برای کسی که انگلیسی نمی‌داند و دو متن را با هم مقابله می‌کند این توهم را پیش آورد که مترجم قبلی اشتباه کرده است! از این حقه‌ها و تغییرها در ترجمه ایشان کم نیست. که پیش‌تر دیده‌ایم و در زیر نیز خواهیم دید. و البته چیزی است که در میان برخی ویراستاران حقه‌باز برای فریب کارفرمایان‌شان متداول است تا کارفرمای ناآشنا با زبان خارجی خیال کند ویراستار کاری کرده است کارستان. «رویکرد محدود» را اگر بخواهیم به انگلیسی ترجمه کنیم می‌شود: restricted approach یا limited approach. مترجم/ویراستار تنها وقتی می‌تواند تغییری در متن اصلی بدهد که ترجمه تحت‌اللفظی یا کلمه به کلمه نامفهوم باشد.

۳. ۳. «استاد» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «آموزگار» در

ترجمه من و در برابر teacher گذاشته است. آیا می‌توان professor را ترجمه کرد «آموزگار» و teacher را ترجمه کرد «استاد»؟ اگر کسی apple را ترجمه کند «پرتقال» و orange را ترجمه کند «سیب» درباره او چه تصور می‌کنید؟ ما از این دست ترجمه‌ها زیاد داریم، کسانی که بی‌هیچ شرمندگی existence را ترجمه می‌کنند «هستی» و Being را ترجمه می‌کنند «وجود»! چون به خیال خودشان «سنت» را پاس می‌دارند و خیال می‌کنند «وجود» هم از موارد «اسلام» است. حالا، این دوتا از نظر لغوی و دستوری و فلسفی با هم چه فرقی دارند، و فیلسوفان درباره آن چه می‌گویند، چیزی است که آنان نه می‌فهمند و نه می‌خواهند بفهمند، مبدا ایمان‌شان تباه شود. باری، در زبان انگلیسی از کلمه teacher برای «آموزگار مدرسه» و از professor برای «آموزگار دانشگاه» استفاده می‌شود. در برخی از زبان‌های اروپایی دیگر از کلمه professor برای آموزگار مدرسه نیز استفاده می‌شود و آن‌طور که برخی عوام، از جمله برخی از دانشگاهیان ما دوست دارند عوام تصور کنند یا خودشان از زمره عوام‌اند، «پروفیسور» به معنای «علامه» یا چیزی بالاتر از «دکتر» نیست! در دانشگاه‌مان استادی داشتیم که عاشق «پروفیسور» خطاب شدن بود! باری، نویسنده در اینجا به هر دلیلی از کلمه teacher استفاده کرده است و از کلمه professor استفاده نکرده است. هیچ استاد دانشگاهی که واقعاً «استاد» باشد خود را «استاد» خطاب نمی‌کند و خود را «معلم» و «آموزگار» می‌شمارد از صمیم دل، نه از روی ریاکاری و دغلکاری و فروتنی عوام‌فریبانه.

۳. ۴. «از پذیرش ... سرباز زد» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «رد کرد» در ترجمه من و در برابر rejected گذاشته است. مترجم «شریف» و «فاضل» شگرد آشنای خود را در اینجا نیز تکرار می‌کند. چیزی را که در انگلیسی یک کلمه است و در فارسی دو کلمه به پنج کلمه تبدیل می‌کند تا جمله خود را درازتر کند و خواننده را احمق‌تر.

۵. ۳. «نه تنها همچون یک... بلکه...» را مترجم «شریف» و «فاضل» در برابر as a گذاشته است. این ترجمه دیگر شاهکار است. نویسنده نوشته است:

Heidegger seemed to see himself as a sage and prophet as well as a phenomenologist.

جمله‌ای سراسر ساده که می‌خواهد بگوید «هایدگر ظاهراً خود را حکیم و پیامبر و نیز پدیدارشناس می‌شمرد». این جمله با افزودن «نه تنها» و «بلکه» و «همچون یک» گرانبار و دگرگون می‌شود. در جمله بالا چیزی معادل «نه تنها» و «بلکه» نیست و افزوده مترجم «فاضل» و «شریف» است. استفاده از «همچون یک» هم در نوشتار فارسی زاید است، مگر جایی که واقعاً برای تأکید بدان نیاز باشد. این هم همان حقه‌آشناست.

۶. ۳. «همچون فرزانه‌ای خردمند یا ...» را مترجم «فرزانه» و «خردمند» ما به جای «حکیم [sage] و پیامبر..» در ترجمه من و در برابر as a sage and prophet گذاشته است، مترجم ما که تا اینجا هرچه را فارسی بود عربی می‌کرد در اینجا برخلاف روال معمول خود به فارسی نویسی روی می‌آورد! اما، نخست اینکه، چرا «فرزانه‌ای خردمند»؟ مگر ما «فرزانه بی‌خرد» هم داریم؟ دوم اینکه، آیا یکی از دو کلمه «فرزانه» و «خردمند» به‌تنهایی برای ترجمه sage کافی نبود؟ سوم اینکه، «فرزانه» و «خردمند» از هر حیث با «حکیم» برابر نیستند و نمی‌توان هیچ‌کدام از آنها را به جای دیگری به کار برد.^۵ و اما دلایل. نخست از انگلیسی آغاز کنیم. در انگلیسی برای «حکمت» از کلمه wisdom استفاده

۵. سال‌ها پیش تمایز «عقل» و «خرد» را در چنین گفت زرتشت نیچه توضیح دادم و گفتم که این دو را نباید به هم آمیخت، چنان‌که داریوش آشوری آمیخته بود. بنگرید به: «تمایز عقل» و «خرد» در چنین گفت زرتشت نیچه»، شناخت (دوفصلنامه علمی-پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، فلسفه)، ش ۶۲/۱، بهار - تابستان ۱۳۸۹ (انتشار پاییز ۱۳۹۰)، ص ۳۹-۷.

می‌شود و از sage برای «حکیم»، و حال آنکه در این زبان صفت wise هست که آن را می‌توانیم به «خردمند» یا «فرزانه» ترجمه کنیم و همین طور صورت اسمی آن wise man و wise woman که آنها را می‌توانیم هم «(مرد) خردمند/فرزانه» و «(زن) خردمند/فرزانه» بگوییم و هم با تسامح «حکیم‌باشی» (چون به افرادی که دارای دانشی در پزشکی سنتی و گیاهی و جادو هستند نیز گفته می‌شود). اما در برابر «خردمند» (wise)، در انگلیسی، همچون فارسی، صفت «بی‌خرد» (unwise) هست که به معنای «احمق» یا «دیوانه» است. در فارسی، «فرزانه»، همچون «خرد»، صورتی سلبی نیز دارد، یعنی: «نافرزانه» که آن هم به معنای «احمق» و «دیوانه» است و البته خود فرزانه نیز معمولاً در برابر «دیوانه» به کار می‌رود. استفاده از «حکیم» همچون sage در انگلیسی معمولاً برای «حکما»ی باستان است که پیوندی با فلسفه نیز دارند. ما نیز در فارسی، همچون انگلیسی، نمی‌توانیم «خرد»/«عقل» و «خردمندی»/«فرزانگی» و «خردمند»/«فرزانه» را جایگزین «حکیم» کنیم و همین طور جایگزین عقل و عاقل. چون هرکدام از این کلمات بار معنایی خاصی دارند و یکی را نمی‌توان به نفع دیگری حذف کرد. چنان‌که فردوسی می‌گوید: «نهانگشت کردار فرزانگان // پراکنده شد کام دیوانگان» و مولوی از «حکیم فرزانه» سخن می‌گوید: «چو مست روی تویم ای حکیم فرزانه // به من نگر تو بدان چشم‌های مستانه؛ ز چشم مست تو پیچد دلم که دیوانه است // که جنس همدگر افتاد مست و دیوانه». و جامی می‌گوید: «شنیدم که فرزانه مردی حکیم // به زن داد روزی یکی کیسه سیم». «فرزانه» همچون «خردمند» در فارسی به معنای «عاقل» و در برابر «دیوانه» یا «احمق» است. به همین دلیل این دو کلمه صورت سلبی نیز دارند: «نافرزانه» و «بی‌خرد». با این همه، ما گرچه در ادبیات صوفیانه فارسی در نكوهش «عقل» و «عاقل» زیاد می‌خوانیم اما من ندیده‌ام کسی «خرد» یا «فرزانگی» را نکوهیده باشد! باری، «فرزانه» و «خردمند» در جاهایی در ادبیات فارسی، علاوه بر «عاقل»، جایگزین «حکیم» شده‌اند یا معنایی نزدیک به آن

دارند، اما این دو کلمه هرگز آن بار معنایی و تاریخی «حکیم» را ندارند، چون «فرزانه» و «خردمند» و «نافرزان» و «بی‌خرد»، مدح و ذمّ‌اند، اما «حکیم»، گرچه محمود است، ما «ناحکیم» نداریم و نمی‌توان کسی را چون «ناحکیم» است نکوهش کرد. اما «بی‌خرد» و «نافرزان» نکوهیدنی است. با این همه، «حکمت»، «خرد»، «فرزانگی» همگی به معنای داشتن توانایی در دانشی به دست آمده از تجربه و قضاوتی سنجیده برای خوب زیستن است. در این میان می‌توان گفت «حکیم» کسی است که بسیار «فرزانه» و «خردمند» است و نه فقط «فرزانه» و «خردمند». حرف «یا» نیز بعد از «همچون فرزانه‌ای خردمند یا ...» اشتباه در ترجمه است و باید «و» باشد.

۳.۷. «پرسش از هستی» را مترجم «شریف» و «فاضل» ما به جای «طلب هستی» ... در ترجمه من و در برابر quest for Being گذاشته است. در میان این سیل «فضل» مترجم «فرزانه خردمند» که تا اینجا ما را غرق کرده است، بی‌شک اگر چیزی باشد که بتوان آن را نادانی کامل او از فلسفه هایدگر گفت همین است. مترجم «فاضل» با همین یک برگردان نشان می‌دهد که ۵ چیز را درباره فلسفه هایدگر نمی‌داند و این برای دکتری در فلسفه، مدعی تدریس تاریخ فلسفه از آغاز تا امروز، عضو پژوهشگاه علوم انسانی، مترجم و ویراستار انتشارات ققنوس، کم چیزی نیست. و اما این ۵ چیز: ۱) اصلاً نمی‌داند «پرسش هستی» به انگلیسی و آلمانی چگونه نوشته می‌شود. ۲) اصلاً نمی‌داند «پرسش از هستی» به انگلیسی و آلمانی چگونه نوشته می‌شود. ۳) اصلاً نمی‌داند «طلب هستی» چیست و چرا هایدگر آرای خود در فلسفه را «طلب هستی» می‌نامد؟ ۴) اصلاً نمی‌داند «فلسفه هستی» چیست. ۵) اصلاً نمی‌داند «اندیشیدن به هستی» چیست؟

اکنون پردازیم به این ۵ اصطلاح اساسی برای شناخت فلسفه هایدگر که گویا کسی از فضیای معاصر ما، از مترجمان نامدار هایدگر یا استادان هایدگرشناس دانشگاه، در زبان فارسی به آن نپرداخته است و گرنه حتماً «دکتر» و «مترجم»

و «ویراستار» و «مدرس» شریف و فاضل ما آن را می‌دانست. مترجم «شریف» و «فاضل» ما اگر فقط به یک فرهنگ لغت انگلیسی - فارسی مراجعه می‌کرد و معنای quest for را می‌دید و همان را می‌نوشت، بی‌شک امروز در این فضا بحث گرفتار نبود. اما او بدون اینکه معنای این عبارت را بداند یک چیزی را که یک جایی به فارسی خوانده است یا شنیده است و اصل آن را ندیده است برمی‌دارد و می‌گذارد در ترجمه. اول بینیم «پرسش هستی» و «پرسش از هستی» اصلاً به انگلیسی چگونه نوشته می‌شود. «پرسش هستی» را در انگلیسی به question of Being ترجمه می‌کند و «پرسش از هستی» را نیز به همین سان، به دلیل استفاده از معنای دوگانه of. در زبان فرانسوی نیز به همین گونه است و این البته تشخیص تفاوت این دو را برای بسیاری از خوانندگان دشوار می‌کند، به دلیل معنای دوگانه of در انگلیسی و de در فرانسوی. اما در آلمانی تشخیص این امر آسان است. «پرسش هستی» در آلمانی می‌شود: Seinsfrage و «پرسش از هستی» می‌شود: Die Frage nach dem Sein. به همین دلیل، در جایی که لازم باشد تمایز این دو معلوم شود، صورت آلمانی را نویسندگان و مترجمان حتماً ذکر می‌کنند تا خواننده فرق این دو را دریابد. هایدگر در بخش اول هستی و زمان این دو را شرح می‌دهد. اما «طلب هستی» چیست؟ «طلب هستی» نامی است که هایدگر برای به اصطلاح «فلسفه» خود برمی‌گزیند. از عادت‌های بد مورخان و آموزگاران فلسفه علاقه به نامگذاری برای «اندیشه‌های فیلسوف» است. هایدگر به شدت با این کار مخالف است. به همین دلیل او برچسب «وجودگرایی» (existentialism) را که سارتر برمی‌گزیند نمی‌پذیرد و به تمسخر می‌گیرد. برچسب‌های «فلسفه هستی» (philosophy of Seinsdenken/ Being/philosophie des Seins) و «اندیشیدن به هستی» (thinking of Being) را که دیگران به او پیشنهاد می‌کنند نمی‌پذیرد و در عوض اندیشه‌های خود را «طلب هستی» معرفی می‌کند، به آلمانی: Die Suche nach dem Sein. شرح تلقی هایدگر از فلسفه و تعریف آن و اصطلاحات مورد بحث هایدگر را به فرصتی دیگر وا می‌گذارم.

فرجام سخن

ترجمه و تدریس متون فلسفی و به‌ویژه تاریخ فلسفه کار آسانی نیست، تا چه رسد به نوشتن تاریخ فلسفه، هرچند در کشور ما همه چیز آسان است، از جمله تدریس و ترجمه، و به‌تازگی البته نوشتن تاریخ فلسفه از روی تاریخ‌های فلسفه ترجمه‌دیگران، یا ایراد به اصطلاح «درس‌گفتار»! چون شما نه با یک زبان بلکه با چندین زبان سر و کار دارید، نه با یک دانش بلکه با دانش‌های بسیار سر و کار دارید، نه با یک شخص بلکه با اشخاص بسیار سر و کار دارید، نه با یک دوره بلکه با دوره‌های بسیار سر و کار دارید، نه با یک اندیشه بلکه با اندیشه‌های بسیار سر و کار دارید و طبعاً هرکس نمی‌تواند «همه چیز» را بداند یا در همه جا حضور ذهن داشته باشد. بنابراین، یافتن «غلط» یا «سهو» در ترجمه، افتادگی و بدخوانی کلمات، فرافکنی ذهنیات و پیشداوری‌های خود در متن و وسوسه‌تغییر متن بنا به سلیقه یا مصلحت، اغلب از یافتن شن در ساحل دریا آسان‌تر است. اندک‌اند کتاب‌هایی که نیاز باشد زیر ذره‌بین گذاشته شوند تا سوزنی در میان‌کاه یافت شود! آنها که خیلی خوب به نظر می‌آیند، یا برای ترجمه بسیار ساده بوده‌اند، یا مترجم (یا ویراستار / ویراستاران یا دوستان) وقت بسیاری صرف کار کرده است و ترجمه‌ها را به چند آب شسته است یا ما هنوز عقل‌مان قد نمی‌دهد. و البته اشتباه همواره منحصر به ترجمه نیست. نویسنده نیز می‌تواند اشتباه کرده باشد. در حالت متداول نویسنده یا مترجم می‌تواند در ویراست‌های بعدی بازنگری کند و کار را به مرور بهتر کند. اما چندی است «هوچیگری» زیر لوای آبرومندانة «نقد» به کاسبی فرومایگانی بدل شده است که با آمیختن راست و دروغ و ادعای «مشت نمونه خروار» (مغالطه‌ای مشهور و عوامفریبانه) و یافتن چند غلط چشمی یا افتادگی و دیگر سهوها یا اشتباهات در صدد برمی‌آیند کتابی را سراسر نادرست جلوه دهند و خود را قادر به انجام دادن کاری معرفی کنند که کسی دیگر پیش‌تر انجام داده بوده است. نتیجه آن است که معلوم می‌شود شخص هر چند چند غلط را گرفته است، غلط‌هایی را به کتاب افزوده است که در اصل

نبوده است. اما این فاجعه وقتی سهمگین‌تر می‌شود که ناشری از «خزانه ملت» جیب سودجویانی را پُر کند و ذهن دانشجویانی را ویران کند (با فروش کتاب ارزان) که مجبور به گذراندن واحدی دانشگاهی و کتابی درسی هستند. باری، شب دراز است و قلندر بیدار.

در خصوص ترجمه آقای محمد مهدی اردبیلی، رابرت سالمن، فلسفه قاره‌ای، انتشارات سمت، [ویراستار علمی] سیمین عارفی، ۱۳۹۸، و اشکالات آن مطالبی تاکنون نوشته‌ام و باز نیز خواهم نوشت. علاقه‌مندان می‌توانند به این مقالات نیز رجوع کنند:

- ۱) «فلسفه قاره‌ای» چیست؟» ۲۰ خرداد ۹۸.
- ۲) «ترجمه دوم، بهتر یا بدتر؟» ۱۲ مرداد ۹۸.
- ۳) «فروافتادگان (!؟) وارثان زمین خواهند بود»، ۲۴ شهریور ۹۸.
- ۴) «فرو افتادگان» از کجا آمد؟»، ۲۶ شهریور ۱۳۹۸.
- ۵) «از «سپهرهای وجود» تا «ساحت‌های وجودی»»، ۱۵ بهمن ۱۳۹۸.
- ۶) «ایمان بد» یا «باور نادرست»؟: مروری بر ترجمه بابک احمدی از اصطلاحی در در فلسفه سارتر، ۲۴ اسفند ۹۸.



کارگاه آموزش ترجمه‌ی متون فلسفی برگزار شد

کارگاه آموزش ترجمه‌ی متون فلسفی با تدریس دکتر محمدمهدی اردبیلی در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار شد. هدف این کارگاه بیست ساعتی که در پنج هفته روزهای سه‌شنبه برگزار می‌شود، بیان برخی روش‌ها و نکات کلیدی برای ترجمه‌ی متون فلسفی به زبان فارسی است. متن پایه در این دوره، ۶ قطعه از ترجمه‌ی انگلیسی معتبر شش فیلسوف مشهور تاریخ فلسفه - یعنی افلاطون، ارسطو، اسپینوزا، کانت، هگل و هایدگر- است. این متون به زبان انگلیسی انتخاب شده و در طول جلسات در اختیار هنرجویان قرار می‌گیرد.

هنرجویان مکلف‌اند برای هر جلسه متن پیشنهادی را به فارسی ترجمه کنند و در جلسه بعد به کلاس ارائه دهند. مدرس ابتدا ایرادات معنایی، ویرایشی و نگارشی تمام ترجمه‌ها را اصلاح می‌کند و سپس ترجمه نهایی خود را از متن ارائه می‌دهد. کلاس به صورت کارگاهی و مشارکتی برگزار می‌شود. در نهایت نیز متن مربوط به هفته آینده در اختیار دانشجویان قرار می‌گیرد. به دلیل پیوند نزدیکی ترجمه‌ی متن فلسفی و فهم معنای آن، از جلسه دوم، تدریس کلیت تفکر و اندیشه فیلسوفی که متنش برای ترجمه در اختیار دانشجویان است، بخشی از محتوای کلاس را تشکیل می‌دهد.

تنها افرادی که ثبت‌نام کرده‌اند، امکان حضور در دوره را دارند.

خود باز تفسیر شده: هایدگر و هرمنوتیک

این ایدئالیسم آلمانی نبود که فروپاشید؛ بلکه این زمانه بود که دیگر چنان قوی نبود که عظمت، وسعت و اصالت آن جهان روحانی را ناب آورد، یعنی آن را حقیقتاً درک کند ...

جهان تاریک می شود. صحنه های مختلف پیش برنده [این تاریکی پر کشیدن خدایان، نابودی زمین، استاددسازی انسان، سلطه میان مابگی ...] او [سوء تفسیر روح هست.]^(۱)

هایدگر

مارتین هایدگر (۱۸۸۹-۱۹۷۶) شاگرد هوسرل بود، اما در برابر رویکرد محدود استادش ایستاد و از پذیرش دکارت گرایی ارتجاعی او سر باز زد. هایدگر ظاهراً خود را نه تنها همچون یک پدیدارشناس، بلکه همچنین همچون فرزانه ای خردمند یا پیامبر تصور می کرد؛ او شکوه می کرد که آنچه قرن بیستم بدان نیاز دارد، خدایی تازه است. او نظرات خود را با عنوان پرسش از هستی مطرح کرد که با این گله عجیب همراه شد که متافیزیک غربی از زمان افلاطون به بعد درباره هستی دچار فراموشی شده است. ما زمانی دارای درکی از واقعیت مقدس خودمان در جهان بودیم، اما از دوران باستان تا کنون این درک رو به زوال بوده و در پایان قرن از پیش تاریخ نوزدهم، تقریباً متلاشی شده است.

هایدگر خود را در بطن سنت فلسفی غربی می دید، اما در عین حال، اصرار داشت که بیشتر آن چیزهایی را کنار بگذارد که سایر فیلسوفان، آن ها را برای این سنت فلسفی ذاتی و

11

The Self Reinterpreted: Heidegger and Hermeneutics

It was not that German idealism collapsed; rather, the age was no longer strong enough to stand up to the greatness, breadth, and originality of that spiritual world, i.e. truly to realize it. . . .

The world is darkening. The essential episodes of this darkening are: the flights of the gods, the destruction of the earth, the standardization of man, the preeminence of the mediocre . . . [and] the misinterpretation of the spirit.¹

Heidegger

Martin Heidegger (1889–1976) was a student of Husserl, but he resisted his teacher's narrowness and rejected his reactionary Cartesianism. Heidegger seemed to see himself as a sage and prophet as well as a phenomenologist; what the twentieth century needed, he complained, was a new God. He presented his own views as 'the quest for Being', coupled with the curious complaint that Western metaphysics had 'forgotten' about Being ever since Plato. We once had a sense of the inviolate reality of ourselves in the world but this has been falling away from us since ancient times, and had all but disintegrated by the end of the already 'darkening' nineteenth century.

Heidegger saw himself within the Western philosophical tradition, but he also urged the jettisoning of much of what other philosophers had taken to be essential to that tradition in favour of something new and not altogether clear. Part of this unclarity is due to Heidegger's insistence that our very language has evolved in such a manner that our understanding of Being is blocked, and so he tries nothing less than to invent a new philosophical language. Any 'translation' of his thought into